

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد      بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهم      از آن به که کشور به دشمن دهم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Social

اجتماعی

تیمورشاه تیموری  
المان – شهرک زیزن  
هفتم اپریل ۲۰۱۴

## جریان سیل در هر کنج و کنار وطن

پسر جوان بیل آهنین را در خاک فروبرد و با خود گفت: این آخرین بیل برای امروز باشد دیگر خسته شده ام. از زمانی که پدرش فوت کرده وظیفه شديار کردن و تخم پاشیدن زمین به دوش او بود. آنها دو جریب زمین للمی و یا به اصطلاح محلی "دیمه" داشتند که باید همه ساله در شروع زمستان و یا شروع بهار بیل زده شود. «چون آنها گاو برای قلبه کردن نداشتند» تخم پاشانده شود تا سبب رشد و نمو فصل بهاری و یا زمستانی گردد. گندمی که در تیرماه کشت می شود فصل زمستانی را بار می آورد که بهتر و پر بار تر نسبت به فصل بهاری می باشد، اما امسال تیرماه این جوان که توره نام دارد مریض شده بود و به همین مناسبت است، که اکنون در شروع بهار می خواهد زمین را با زور بازو شخم نموده و تخم بپاشد. در صورتی که باران ببارد گندم همین دو جریب زمین خوراک سالانه همه شان را که چهار نفر هستند، کفایت می کند. طوری که مصمم شده بود، دیگر بیل نزد عرق خود را پاک کرد و بیل را به شانه انداخته جانب کلبه خود روانه شد. در راه با خود فکر می کرد، که چون امسال باران بیشتر باریده، شاید حاصل بهتر به دست آرد، اما دفعته به یادش آمد که یکی از دهقانان گفته بود در سوزمه قلعه سیل آمده است و همچنان به یاد آورد که چار سال قبل که او یازده ساله و پدرش زنده بود در قریه خود شان سیل آمده بود و مواشی و انسانها و جوالهای آرد و گندم را با خود برده بود. این سیل چه هیولای عجیب است؛ چرا گاهگاهی به قریه هایشان و حتی به شهرها هم می آید. با اندیشیدن در چنین افکار آرزوهای فصل خوب و گندم فراوان از دماغش فرار کرد و با جبین پرچین و چهره اندوهگین وارد خانه شد و به مادر خود سلام کرد. مادر از دیدن فرزند خوشنود شد اما چون او را نآرام یافت، نتوانست از پرسش خودداری کند و گفت: پسر من چرا اندیشه مند و ناراحت هستی

شاید جایب درد می کند و یا بسیار خسته هستی؟ پسر گفت بلی مادر خسته هستم اما تنها خستگی نیست. یکی از دهقانها گفت که در سوزمه قلعه سیل آمده است. مادرش گفت این واقعاً قابل تشویش است، ما با سوزمه قلعه فاصله چندانی نداریم. مادر و پسر باهم نشستند و صحبت به درازا کشید. دختر سیزده ساله چای آورد و پسر هفت ساله کوچک سر به زانوی مادر گذاشت و متوجه صحبت بزرگان شد. مادرشان گفت: سیل بالای عظیم است، چند سال پیش در قریه لب جر سیل آمده بود، ملای مسجد که در حال وضوکردن بود و یک پای خود را شسته بود و پای دیگرش هنوز در پاپوش بود، که سیل او را بلعیده بود. یک گهواره را با طفلش برده بود، که بعداً گهواره در شاخ یک درخت بند مانده بود و دو روز بعد که سیل فروکش کرد، طفل هنوز زنده بود. همچنان چندین سال قبل باری آوازه شد که در سنگچهارک یک تپه در حال راه رفتن است. پسر اعتراض کرد که مادر این گپ دروغ است، تپه چه گونه راه می رود؟ مادر گفت راست است، در دامنه تپه خاک و ریگ از اثر بارانهای متواتر نرم شده پائین می آمد و هر روز چند متر تپه پیش می آمد و مردم می ترسیدند و می گفتند تپه راه می رود. بعد از همه گفت و گوها در حالی که همه شان را خوف و رعب سیل پیچانیده بود، آماده خوابیدن شدند. امشب تنها پسر بچه هفت ساله به خواب رفت و دیگران راحت نخوابیدند، زیرا صدای غرش آسمان و ریزش باران هر آن، آنان را بیدار می کرد و خوف آمدن سیل را در دل شان زنده می کرد. همین که روشنی صبح دامن تاریک شب را برچید مادر پسر جوان را صدا کرد و گفت: به غرض ادای نماز صبح به مسجد برو و با اهل قریه در تماس شو تا بدانی که سیل تا کجاها رسیده و چه تدابیر باید اتخاذ نمائیم؟ توره داخل مسجد شد. بزرگان قریه جمع بودند و از تخریبات سیل در سوزمه قلعه سخن می گفتند. آمدن سیل را در قریه خودشان محتمل می دانستند و همه ترسیده بودند. توره نیز که در ترس و وحشت قرار داشت با خود گفت که به زودی باید بروم و بیل را بردارم و بیخ و سنخ دیوارهای کلبه را از طرف خارج با یک اندازه خاک بپوشانم، چنانچه در سالهای قبل پدرم کرده بود. آن گاه اگر آب قریه را فرا گیرد چار دیوار کلبه ما مطمئن تر خواهد بود. همین که از مسجد پا به بیرون گذاشت، برق سفید و روشن آسمان همه جا را روشن کرد و به تعقیب آن غرش شدیدی تمام قریه را لرزاند و بارانی شدیدی شروع به باریدن کرد. توره سراسیمه شد و به طرف کلبه شروع به دویدن کرد. هنوز به نصف فاصله نرسیده بود که دید از جانب سوزمه قلعه یک گله اشتراک خاکی رنگ با کوهانهای بلند و دهان کف آلود به جانب او به سرعت می آیند. صدای مهیب و یک نوع بوی مشمئزکننده فضا را پرکرده بود و این اشتراک در تلاش اند که یکی بر دیگری سبقت بگیرند و یکی بر شانه های دیگر بالا می شدند. این گله اشتراک نبود، بلکه آن سیل عظیم بود که توره از آن، آنقدر هراس

داشت. سیل مانند اژدهای بزرگی دهن باز کرده به راست و چپ دهن می انداخت و هرچه در سر راهش بود می بلعید. توره مانند کبکی که در نزدیکی دهن پلنگ و یا گنجشکی که از دیدن مار سراسیمه می شود و حواس خود را می باززد حواس خود را از دست داد و قبول کرد که باید در دهان و کام این اژدها فرو برود. ناله سرداد و کمک طلبید، اما فقط یک دقیقه بعد صدای توره خاموش شد و صدای مهیب و سهمگین سیل قریه را لرزاند. همه جا را آب گرفت و سیل آن اژدهای عظیم به پیشروی خود ادامه داد.

مادر که با ترس و وحشت انتظار توره را می کشید، دید که تمام قریه را به بلندی قد یک انسان آب گرفته و یارای حرکت برای هیچ موجودی جنبنده موجود نیست، از ترس و وحشت رنگی به رخ نداشت. پسر کوچک گریه می کرد و دختر جوان از حال رفته بود. به هیچ صورت و به هیچ امکان راه و چاره نجاتی برای شان مقدور نبود. دقایقی بعد دیوارهای کلبه نم کشید؛ دیوارها فرو ریختند و آب همه جا را فرا گرفت. صدای فرو ریختن دیوارها با صدای ناله و ضجه پیرزن به هم آمیخت و لحظه ای بعد بدون صدای غرش آب صدای دیگری به گوش نمی رسید. بلی این صداها آهنگ مرگ آن پیرزن و اولادهایش نبود، بلکه آواز مرگ هزاران انسان و تخریب هزاران خانه و کاشانه بود، که در هر کنج و کنار این ملک ستم رسیده در این دو هفته برج ثور به وقوع پیوست و زجر و ناله بیچارگانی بود که نومیدانه در کام مرگ فرو رفتند و هیچ کسی نبود که دست کمکی جانب شان دراز کند....

بلی هموطن سالهاست که خواهران، مادران، برادران رنج دیده ات به بهانه های گوناگون، واقعات گوناگون، جاه طلبی و خودخواهیهای گوناگون جانهای شیرین شان را از دست می دهند و کسی نیست که به داد و فریاد شان برسد. ما یک رژیم دولتی رئیس جمهور، کابینه، شورای ملی و غیره با تشکیلات پندیده و متورم داریم. وزارت خانه های متعدد من جمله وزارت دفع آفات طبیعی داریم که این وزارتخانه در تمام ولایات نماینده دارد و از بیت المال معاش می برند. اما هیچ کدام وظائف خود را اجراء نمی کنند و به وظیفه خود صادق نیستند. جریانات سیل به شکل حادثات طبیعی وجود دارد، اما راه و چاره هم دارد. سیلی که از دامنه تپه ها و بلندیها خاصتاً در ماههای ثور که زمین به اثر تابش آفتاب سخت می شود و آب را جذب نمی کند، جاری می شود، یک راه و مسیر معین در جریان همه ساله خود دارد. نماینده دفع آفات طبیعی باید وظیفه همان راه و مسیر را تعیین و نهرها و جویهای سیلبر حتی توسط خود اهالی حفر کند که آبهای متفرق وحشی همه ساله در بین آنها جریان کند و مردم از گزند سیل در امان باشند. احداث بندها در بالای دریاها چاره دیگر جلوگیری از جریان سیلها می باشد. اما در مملکتی که هیچ کس به وظیفه خود عمل نمی کند، این سخنها قصه های مفت است و مردم بیچاره و ناتوان

باید بمیرند و صبر پیشه کنند و یا هم آستین ها را بر زده نظامی را پی بریزند که حیات و  
سعادت شان را تضمین نماید.  
به امید چنان روزی